

گوستاؤ فلوبر

وسوسه آنتونیوس قدیس

مترجمان

کتایون شہپر راد - آذین حسین زاده



انتشارات نیلوفر

فهرست

۷	مقدمه
۲۱	یک
۴۳	دو
۷۳	سه
۸۵	چهار
۱۶۱	پنج
۲۳۱	شش
۲۴۱	هفت
۲۶۷	تصاویر

یک

در سرزمین طیبه^۱ ... فراز یک کوه، بر قطعه زمینی هموار و مدور، به شکل نیم قرص ماه، که سنگ‌هایی درشت درمیانش گرفته است.

آن عقب کلبه زاهد است. از گِل و نی بوریا، با سقفی مسطح و بدون در. داخل کلبه، کوزه‌ای گلی و قرصی نان سیاه به چشم می‌خورد؛ در وسط، بر رحلی چوبین، کتابی بزرگ؛ روی زمین، این جا و آن جا، رشته‌های کنف، دو سه

پانوشت‌ها: از تمامی واژه‌هایی که در پانوشت با علامت * مشخص شده تعریف ارائه شده است.

۱. Thébaïde یا Tiva یکی از سه بخش مصر باستان؛ نخستین زاهدان ترسا در دشت‌های غربی این سرزمین گوشه‌نشینی اختیار کردند. اما این واژه که در تلفظ فرانسه تباید یا تب خوانده می‌شود معنای دیگری نیز دارد که احتمالاً نیت فلوربر در انتخاب این کلمه از همان نشأت می‌گیرد؛ تباید به تمامی مکان‌هایی اطلاق می‌شود که به نحوی دورافتاده باشند. لازم به ذکر است که این شهر را طیوه هم نامیده‌اند که در مصر قدیم به آن نت و در مأخذ یونانی به آن تبای گفته‌اند. ویرانه‌های این شهر که در مصر علیا جای داشت در کنار رود نیل و در ۵۶۰ کیلومتری قاهره امروزی به چشم می‌خورد. یونانیان این شهر را «شهر صد دروازه» لقب داده بودند و مرکز پرستش آمون محسوب می‌شد. اما در سال بیست و هفت قبل از میلاد زلزله‌ای این شهر را به کلی ویران کرد و از آن به بعد از طیبه جز ویرانه‌هایی برجای نمانده است.

مرتب کردن وسایل کلبه می کردم. ابزار به دست می گرفتم و می کوشیدم تا حصیرها خوب و مساوی از آب درآیند و سبدها سبک؛ کوچک ترین کارها به نظرم و ظایفی می آمد بی رنج و مشقت.

سر ساعاتی معین دست از کار می کشیدم و، وقتی دو بازویم را به دعا بالا می بردم، حس می کردم که گویی چشمه ای از رحمت از فراز آسمان به سوی قلبم جاری شده است. اکنون این چشمه خشکیده است. چرا؟...

آنتونیوس قدیس میان حصار صخره ها گام برمی دارد، به آرامی.

وقتی ترک خانه و کاشانه می کردم، همه زبان به شماتتم گشودند. مادرم درهم شکست و به حال احتضار افتاد. خواهرم از دور به من اشاره می کرد که بازگردم. آن یکی، آموناریا، او هم گریه می کرد. دختر بچه ای که هر شامگاه نزدیک آب بند می دیدمش، وقتی گاو میش هایش را بدان جا می آورد. او هم پی ام دوید. خلخال هایش در گرد و خاک می درخشیدند و پیراهنش که بر دو پهلو چاک داشت در باد تاب می خورد. زاهد پیری که مرا با خود می برد به صدای بلند دشنامش داد. شترهایمان همچنان به تاخت می رفتند. و گذشتیم و دیگر کسی را ندیدم.

اول، گور فرعون را چون مأواگاه اختیار کردم. اما در این قبیل کاخ های زیرزمینی افسونی در جریان است؛ جایی که ظلماتش گویا از دود کهنه بخورهای معطر اشباع شده است. از قعر تابوت صدایی زنجوره کنان به گوشم رسید که مرا به خود می خواند؛ گاه می دیدم چیزهای

حصیر، سبدهای و چاقویی.

دره قدیمی کلبه، صلیبی بلند بر زمین نشانده اند؛ و در آن سوی تکه زمین هموار، خرمابنی کهنسال و تابیده بر پرتگاه خمیده است؛ چه، دیواره کوه صاف است و رود نیل گویی دریاچه ای را پای پرتگاه حفر کرده است.

حصار صخره ها از چپ و راست دید را محدود کرده است. طرف کویر، اما، امواج عظیم و موازی شن پی هم ردیف شده اند؛ بور و خاکستری رنگ، پشت در پشت، همواره خمیده به بالا؛ بعد، فراسوی شن ها، آن دوردست ها، رشته کوه لیبی دیواری گچی رنگ ساخته است که، در بخار نیلگون، محور به نظر می رسد. پیش رو، خورشید فرو می میرد. آسمان در شمال صدفی رنگ است و، بالاسر، ابرهای ارغوانی، این جا و آن جا، همچون پرک های یالی عظیم برگنبد کبود آرمیده اند. پرتوهای آتشین خورشید، رنگی سوخته به خود می گیرد؛ بخش های لاجوردی، رنگ می بازد و صدفی می شود. اکنون دیگر بوته زارها، ریگ ها، زمین، همه و همه، چون برنز، سخت جلوه می کند. و در فضا گردی طلایی رنگ شناور است، گردی آن چنان ریز که بالرزه های نور درهم می آمیزد.

آنتونیوس قدیس که ریشی بلند و موهایی بلند دارد و ردایی از پوست بز بر تن، چهارزانو نشسته است و حصیر می بافت. خورشید که از نظر پنهان می شود، آنتونیوس آهی بلند می کشد و، دیده در افق، می گوید:

آنتونیوس قدیس باز هم یک روز! یک روز دیگر هم گذشت! با این حال، آن وقت ها چنین زار نبودم! شب به آخر نرسیده، مناجاتم را آغاز می کردم؛ سپس برای آوردن آب تالب رود پایین می رفتم و سرودخوانان، مشک آب را بر گرده می گرفتم و از کوره راه ناهموار بالا می آمدم. بعد خود را سرگرم